

بازتاب تبریز در معاهدات میان ایران و عثمانی از صفویه تا قاجار

حمیده تقی زاده سیس^۱

محمدتقی امامی خوبی^۲

محمد کلهر^۳

تاریخ ارسال: ۱۴۰۰/۰۷/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۲۷

چکیده

با به قدرت رسیدن دولت شیعی صفوی در همسایگی خلافت عثمانی، برای توجیه جنگ میان دو مذهب اسلامی، تمسک به تبرا از سوی آنها می‌توانست برای ترغیب سربازان جهت تن دادن به جنگ با دیگری، راهگشا باشد؛ لذا شاهد کاربرد سیاسی گسترده این حکم فقهی، از سوی صفویان هستیم. مقاله حاضر، به بررسی ده قرارداد از دوران صفوی تا قاجار، با هدف پاسخ به چند پرسش تالیف شده است: تبرا به عنوان یک حکم فقهی چه تاثیری در عرصه سیاسی روابط ایران و عثمانی داشته است؟ صفویان در کدام یک از این معاهدات از تبرا منع شده‌اند؟ و این که در برابر این الزام، عثمانی‌ها چه تعهدی را پذیرفته‌اند؟ تحقیق حاضر که با روش پژوهش تاریخی مبتنی بر تحلیل انجام پذیرفته، نمایانگر این واقعیت است که فرمانروایان دو کشور هر گاه منافع شان ایجاب می‌کرد، از تبرا به عنوان حربه‌ای سیاسی برای مقابله با دیگری بهره برده‌اند. دیگر این که در سرتاسر دوران صفوی منع از تبرا جزء بندهای ثابت همه قراردادهای ایران با عثمانی است.

واژه‌های کلیدی: صفوی، عثمانی، سنی، تبرا، شیعه.

^۱ دانشجوی دکتری تاریخ، گروه تاریخ، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

^۲ دانشیار گروه تاریخ، عضو هیات علمی واحد یادگار امام خمینی (ره) شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران* (نویسنده مسئول)

^۳ استادیار گروه تاریخ، عضو هیات علمی واحد یادگار امام خمینی (ره) شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

مقدمه

با تاسیس سلسله صفوی و تلاش آن‌ها برای ایجاد هویت مستقل و یک پارچه برای ایران، با اعلام تشیع به عنوان مذهب رسمی، آن هم در همسایگی قدرتمندترین حکومت سنی مذهب جهان، عثمانی که ادعای سروری بر تمامی مسلمین جهان را داشت؛ روابط میان دو کشور وارد دوره تازه ای شد که پیش از این بی سابقه بود. زیرا هر دو کشور مسلمان برای این که بتوانند سربازان خود را برای جنگ با دیگری آماده کنند، می بایست یک توجیه نیرومند شرعی ارائه می دادند؛ بنابراین بهترین حربه، توسل به تکفیر و اعلام برائت از دیگری بود. از این رو تبرا که یک حکم فقهی بود، در این دوران کاربردی بشدت سیاسی پیدا کرد. بنابراین منع شدن تبرا به عنوان یک مسئله دائمی اختلاف انگیز در روابط میان دو کشور در اغلب قراردادهای بندی را به خود اختصاص داده است. در این مقاله تلاش شده است با نگاهی به ده قرارداد صلح آماسیه، استانبول یکم و دوم، ایروان، ذهاب، کرکوک، کردان، ارزنه الروم اول و دوم و نهایتاً، قرارداد مربوط به امور حجاج و زایران ایرانی (۱۸۹۲م)، که در آنها به امور مربوط به حجاج و زایران ایرانی پرداخته شده است، بازتاب عنصر منع تبرا - به عنوان یکی از عوامل مهم اختلاف میان دو کشور- را در این قراردادها بررسی کرده، به این سوالات پاسخ بدهیم که تبرا به عنوان یک حکم فقهی چه تاثیری در روابط ایران و عثمانی داشته است؟ ایرانی ها در کدام یک از این معاهدات از تبری منع شده اند و این که در قبال این الزام، عثمانی ها چه تعهدی را پذیرفته اند؟

فرضیه برای پاسخ به پرسش اول مبتنی بر این است که تبرا در این دوران کاربردی کاملاً سیاسی به خود گرفته است. در پاسخ به سوال دوم این فرضیه طرح شده است که در بیشتر این معاهدات یک بند به منع شدن ایرانی ها از تبرا اختصاص یافته است. در برابر، عثمانی ها ملزم به حفظ حقوق زایران ایرانی شده اند. برآمد پژوهش حاضر چنین است: اول این که تبرا به فراخور نیاز فرمانروایان دو کشور، کارکردی سیاسی پیدا کرده است. دوم این که الزام به خودداری شیعیان ایران از لعن خلفای سه گانه و عایشه، در همه قراردادهای منعقد عصر

صفوی، یک بند را به خود اختصاص داده است. در دوره نادرشاه در صلح کرکوک به صراحت به منع تبرا اشاره ای نشده است. اما در صلح کردان به روشنی، ایرانیان از تبراجویی منع شده اند. در دوران قاجار هم در هیچ کدام از معاهدات صلح (۱۲۲۶ق/۱۸۱۱م)، معاهده ارزنه الروم اول (۱۲۳۸ق/۱۸۲۲م)، ارزنه الروم دوم (۱۲۵۹ق/۱۸۴۳م) و قرارداد مربوط به امور حجاج و زایران ایرانی (۱۳۱۰ق/۱۸۹۲م) که در این مقاله بررسی شده اند، هیچ بندی با موضوع منع شدن ایرانیان از تبرا دیده نمی شود.

در مورد پیشینه تاریخی تبراجویی باید گفت، در آغاز در دوران صفویان برای نهادینه شدن تبراجویی آشکار و تبدیل آن به فرهنگ عمومی، عالمان شیعی آثاری را منتشر کردند. این آثار اغلب حاوی مطالبی در جهت صدور جواز سب و لعن خلفا، وجوب آن، و بیان اجر و ثواب برای این عمل بود. یکی از این آثار کتاب «نفحات اللاهوت فی لعن الجبت و الطاغوت» به قلم محقق کرکی یکی از علماء شیعه است. او این کتاب را در ذی حجه سال ۹۱۷ هـ.ق. در مشهد تألیف کرد. نفحات اللاهوت توسط ابوتراب هدایی ترجمه شده است. کرکی کتاب خود را پس از حمد خدا، با سب خلفاء و اصرار بر حقانیت امام علی(ع) آغاز می کند. این گرایش را تا پایان کتاب به روشنی می توان دید. او انگیزه خود از تألیف کتاب را این طور بازگو می کند: «پاره ای از منسوبین به تشیع که اعتقادشان ضعیف بود باور کرده بودند که شاید لعن بر این پلیدها جایز نباشد. به گمان این که دلیل از کتاب و سنت و اهل بیت در بدگوئی به یک تن از آنها نیست، لازم دیدم که رساله مختصری نوشته تا پرده از روی آن بردارم و روشن کنم جایز بودن لعن بر آنها و دشمنان ائمه را، به دلیل کتاب خدا و سنت پیامبرش...» (محقق کرکی، ۱۴۰۹: ۱۹) کتاب دیگری هم با نام «ذم المعاندین الحق والتبری منهم» در سال نهصد و اندی، در اوایل دوره صفویه، به شیوه نفحات اللاهوت نگاشته شده است که نویسنده آن به درستی شناخته شده نیست. برخی آن را به میرزا جان بن محمد رضا رضوی، نسبت داده اند. این اثر درباره کفار و منافقین و لزوم مذمت و براءت جستن از آنها است (تهرانی، ۱۴۰۳: ۴۲/۱۰-۴۳).

یکی از پژوهش‌های نو در این زمینه مقاله «تولا و تبرا در اسلام»، به قلم سیدمحمود طاهری است. مولف در این اثر ضمن مفهوم‌شناسی تبرا و تولا، کوشیده است مصادیق آن را با تکیه بر آیات قرآن و روایات بیان کرده، کارکردهای اجتماعی و سیاسی این مفاهیم را تبیین کند. همچنین مقاله ای تحت عنوان «تشیع و تاریخ اجتماعی ایرانیان در عصر صفوی»، تالیف علی اکبر نیکزاد و حسین حمزه، یکی دیگر از پژوهش‌های جدید در مورد تبرا و تولا است که در آن با نگاهی جامعه‌شناسانه به بررسی نقش دین و مذهب تشیع در ایران عصر صفوی پرداخته شده است. در بخش‌هایی از این مقاله که به شناسایی و تحلیل برخی از باورها، آیین‌ها و نمادهای شیعی می‌پردازد، مفهوم تبرا و کاربرد آن هم مورد بررسی قرار گرفته است.

نوآوری پژوهش حاضر در این است که به طور خاص به مسئله منع تبراجویی در قراردادهای صلح میان ایران و عثمانی پرداخته است. در بیشتر تحقیقات پیشین به تبراجویی یا از نگاه دینی و به صورت یک حکم شرعی توجه شده است، یا این که به طور کلی به عنوان یکی از بندهای قراردادهای بسته شده با عثمانی‌ها آمده است. در حالی که در این نوشتار کوشیده ایم کاربرد سیاسی مفهوم تبری و تاثیر آن در روابط میان دو کشور را بررسی کنیم. تا آن جا که نگارنده می‌داند، موضوع منع تبراجویی و کارکرد سیاسی آن، تا به حال به طور جداگانه، به ویژه در چارچوب قراردادهای صلح میان ایران و عثمانی مورد بررسی قرار نگرفته است. این مقاله به شیوه تاریخی استقرائی نگاشته شده و شیوه نگارش آن، توصیفی - تحلیلی و روش گردآوری مطالب، اسنادی و کتابخانه ای است.

پیشینه تبری

تبری کلمه ای عربی از ریشه بَرء، به معنای دوری کردن و بیزاری جستن از هر چیزی که مجاورت با آن ناپسند است، می‌باشد. (لغت نامه دهخدا، ۱۳۷۳: ۵۷۵؛ معین، ذیل واژه تبرا:

۳۱۱؛ عمید، ۱۳۷۶: ۵۳۵) دوری از عیب و نقص، (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۲۴۰). همچنین در معانی زیر هم به کار می رود:

— بهبودی از مرض، دورشدن از چیزی که مجاورت و نزدیک بودن به آن مطلوب نیست (راغب اصفهانی، ۱۳۳۲: ۱۲۱؛ ابن منظور، ذیل واژه «برء»: ۳۱).

— دورشدن، از اتهام بری شدن (مجمع اللغات، ذیل برء: ۱۰۹).

— برآک پاک گردانید تو را از آن، بیزار ساخت، و اعتراض: مانند تبریت لمعرفه: معترض احسان او شدم (سبزواری، ۱۲۹۴: ۷۹۱).

— این واژه از نظر کلامی این‌طور معنی شده است: «دوستی و پیوستگی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا و گسیختگی از آنها، پیوستگی به اهل حق و گسیختگی از اهل باطل» (حسینی دشتی، ۱۳۶۳: ۵۵۲).

— در قرآن در بیست سوره، و سی بار ماده براءت و مشتقات آن آمده است. در ضمن یک سوره که با آیه ای در براءت خدا و پیامبرش از مشرکان آغاز شده، نیز «براءت» نام گرفته است. (عبدالباقی، ۱۳۶۴: ذیل «برء» ۳۲۲۱) در قرآن، براءت و تبراً بیشتر به معنای لغوی آن به کار رفته است و اصل مشترک در آن، مفارقت کردن از دشمنان خدا و خروج از عهد و پیمان مشرکان و کفار و منقطع شدن و گسستن از پیروان باطل است (عبدالباقی، ذیل «برء»: ۳۲۲۱).

به استناد منابع باید گفت که همه فرقه های اسلامی، با توجه به تأکید قرآن و روایات، به مفهوم تبراً معتقد بوده، بر وجوب تبراً از دشمنان خدا تأکید کرده اند. «بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» این [اعلام] بیزاری و لغو پیمان از سوی خدا و پیامبرش به کسانی از مشرکان است که با آنان پیمان بسته اید.» (توبه، آیه ۱) و احادیث پیامبر: «اَوْثَقُ

غَرَى الْإِيمَانَ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَالِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ التَّبَرُّي مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ. محکم ترین دستاویز ایمان، دوستی و دشمنی برای خدا و پیوستن به اولیای خدا و دوری گزیدن از دشمنان اوست.» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۱۳۰) ولی در خصوص مصادیق آن مانند تعیین دشمنی خدا و نیز معیار شرک و خروج از دین، اختلافاتی پیدا کرده‌اند. از این رو هر یک با تکیه بر حقانیت عقاید مذهبی خویش، خود را مصداق مسلمان واقعی دانسته و مخالفان خود را خارج از دین، اهل باطل و دشمن خدا به شمار آورده، از آنان تبرا جسته‌اند. در تاریخ اسلام تبراً جویی‌ها یا ریشه در مسائل کلامی و اعتقادی، از جمله مسأله امامت و جانشینی پیامبر دارد یا از اغراض و نزاع‌های سیاسی و گاه شخصی ناشی شده است (ابی الحدید، ۱۹۶۵: ۵۶ - ۵۸؛ بغدادی، بی تا: ۱۶، ۲۷۸، ۲۸۱).

از آنجا که در متن قراردادهای بسته شده میان ایران و عثمانی واژه‌های سب و لعن به کار رفته است، برای تبیین بهتر بندهای مربوط به منع تبرا در این نوشتار ناگزیر از ارائه تعریف این کلمات و برداشت‌های متفاوت از آنها هستیم. «لعن» به معنی راندن و دورکردن همراه با ناراحتی و نوعی نفرین و بدخواهی برای دیگری است. (طریحی، ۱۳۷۵ش: ۳۰۹) «سب» در لغت به معنای شتم و دشنام و توصیف کردن دیگری را به آنچه نقص و خواری او باشد، است. (ابن درید، ۶۹؛ صاحب بن عباد، ۱۴۱۴: ۲۵۴؛ لغت‌نامه دهخدا، واژه «سب»؛ فرهنگ عمید، واژه «شتم») از نظر مفهوم این دو واژه، در میان مسلمانان اختلاف نظر وجود دارد. گروهی لعن را هم معنای سب دانسته‌اند. (بستانی، ۱۳۷۵ش: ۷۵۶) این گروه لعن مسلمانان را نیز جایز می‌دانند. (فخلعی، ۱۳۸۳: ۳۰۰) و برای اثبات جواز لعن مسلمان، به سیره پیامبر استناد می‌کنند زیرا او گروهی از صحابه را که از لشکر اسامه تخلف کردند، لعن کرده است. (طبرسی، ۱۳۷۱: ۴۷۳) چون صفویان و روحانیان شیعه نیز دیدگاهی چون طبرسی داشتند، از این رو ابایی از تبراجویی آشکار و سب و لعن خلفای سه گانه، عایشه و برخی از صحابه نداشتند.

اما برخی سب و لعن را از نظر مفهومی دو واژه‌ی مستقل دانسته‌اند. معنای سب را شتم و بیان کلام زشت و معنای لعن را طرد و دورگرداندن از رحمت الهی بیان کرده‌اند. این گروه معتقدند لعن خدا جز در مورد شیطان، لعن عام بوده و هیچ فردی را با نام و نشان لعن نکرده است. (معلمی، ۱۳۹۰: ۱۹۳) از این رو لعن کردن فرد مسلمان را خلاف شریعت اسلام می‌دانند. عثمانی‌ها نیز بر این باور بودند. چنان‌چه در معاهده‌ی ایروان این دو واژه «سب شیخین و لعن ذی النورین» جداگانه آمده است. عثمانی‌ها صفویان را به واسطه‌ی اقدام به این عمل همواره سرزنش کرده، آنها را رافضی و کافر دانسته‌اند و کوشیده‌اند با ملزم کردن آنها به منع تبراجویی در معاهدات فی مابین، شیعیان را از اقدام به این عمل بازدارند. بنابراین در هر سه قرارداد مقرر شده که ایرانیان «از آن پس از ابوبکر و عمر و عثمان و عایشه به زشتی نام نبرند.» (فریدون بیگ، ۱۲۷۴: ۲۵۱-۲۵۲؛ قمی، ۱۳۸۳: ۲۴۷).

مصادیق تبرا

برای ورود به موضوع مورد بحث نوشتار حاضر ناگزیر از بیان مصادیق تبرا از نظر فقهی هستیم. مصادیق تبرا عبارتند از:

۱- تبرا از دشمنان دین و خدا و تاکید بر قطع رابطه با آنان، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ» (ممتحنه: ۱) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و خود را به دوستی مگیرید. شما با آنان طرح دوستی می‌افکنید و حال آنکه ایشان به سخن حقی که بر شما آمده است، ایمان ندارند.» هر کسی که با اندیشه و عمل ناشایست خود مورد خشم خدا قرار گیرد، دشمن خدا و دین او محسوب می‌شود، که با توجه به آیات ۹۸ سوره بقره، ۱۰۱ سوره نساء و ۲۸ سوره فصلت و با در نظر گرفتن قرینه موجود در این آیه می‌توان گفت که: کافران - چه اهل کتاب، چه منکران خدا - و مشرکان، از مصادیق روشن دشمنان خدا و مؤمنان هستند (وفا، بی تا: ۴۵).

همچنین خداوند در آیه ۴ سوره ممتحنه می فرماید: «فَدَكَانَتْ لَكُمْ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءٌ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ»: برای شما مومنان، ابراهیم و آنان که او با او بودند الگو و اسوه نیکویی هستند تا به آنها اقتدا کنید، آنان به قوم مشرک خود گفتند: ما از شما و آنچه می پرستید به کلی بری و بیزاریم، ما مخالف و منکر شما هستیم و همیشه میان ما و شما بغض و کینه و دشمنی حاکم خواهد بود تا آن گاه که به خدای یگانه و بی همتا ایمان بیاورید» (ممتحنه، ۴).

۲ - آزاردهندگان خدا و رسول او: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا» (احزاب، ۵۷): هر کس که خدا و رسولش را اذیت کند، خداوند او را در دنیا و آخرت لعن می کند و در آخرت برایش عذابی خوارکننده قرار خواهد داد.

۳- تبرأجویی از مفسدان: از نگاه قرآن آنها کسانی هستند که تبهکارند. (بقره، ۱۱ و ۲۲۰) در روایات متعدد نیز بر تبرأجویی از مفسدان تاکید شده است؛ برای نمونه، امام علی در عهد خویش به مالک اشتر به صورت مؤکد لزوم تفکیک میان مصلحان و مفسدان را مرقوم و پیامدهای منفی تخلف از این اصل را تبیین نموده است (نهج البلاغه/ ن ۵۳).

۴ - مسخره کنندگان آیات قرآن: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»: هرگاه کسانی را دیدی که آیات ما را استهزا می کنند، از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری پردازند و اگر شیطان از یاد تو ببرد، هرگز پس از

یاد آمدن با این جمعیت ستمگر منشین. (الأنعام / ۶۸). همچنین با تأکید بیشتر: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَعْدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ۚ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا» (النساء / ۱۴۰). البته خدا [این فرمان را] در قرآن بر شما نازل کرده است که چون بشنوید گروهی آیات خدا را مورد انکار و استهزا قرار می دهند، با آنان ننشینید تا در سخنی دیگر درآیند، [اگر بنشینید] شما هم [در به دوش کشیدن بار گناه انکار و استهزا] مانند آنان خواهید بود؛ یقیناً خدا همه منافقان و کافران را در دوزخ گرد خواهد آورد (النساء / ۱۴۰).

۵ - مشرکان: یکی دیگر از مصداق تبراً از نظر مسلمین برائت جستن از مشرکان است. چنانچه در بعضی از آیات به روشنی بر لزوم آن اشاره شده است؛ مانند: «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ...»: برای پیامبر و مؤمنان شایسته نبود که برای مشرکان طلب آمرزش کنند، هرچند از نزدیکانشان باشند، (آن هم) پس از آنکه بر آنها روشن شد که این گروه اهل دوزخند، مگر کسانی از مشرکان که با آنها عهد بستید و چیزی از آن را در حق شما فروگذار نکردند و احدی را بر ضد شما تقویت نمودند، پیمان آنها را تا پایان مدت ایشان محترم بشمرید» (التوبه / ۱۱۴-۱۱۳).

۶ - از نگاه شیعیان بعد از پیامبر وظیفه حکومت بر مسلمین و پاسداری از دین در مقابل تحریف و دگرگونی در عقاید بر عهده ائمه است. (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۱۹۸-۲۰۳) از این رو بر پایه این اعتقاد، دشمنان امامان یعنی کسانی که مانع تحقق امامت و به قدرت رسیدن آنها

شده اند یا کسانی که با اهل بیت پیامبر کینه توزی داشته اند، دشمنان خدایند و تبرأجستن از آنان واجب است. (لاهیجی، ۱۳۶۲: ۱۵۴-۱۵۵، تهران ۱۳۶۲ ش؛ ابن بابویه، ۱۴۱۲: ۸۱) استناد شیعیان به برشمردن مصادیق عینی تبرا این روایت از امام هشتم (ع) در خطاب به مأمون خلیفه عبّاسی است: «کسانی که به عترت پیامبر ظلم کردند و حرمت ایشان را شکستند، سنّت رسول خدا را تغییر دادند، برگزیدگان اصحاب پیامبر را تبعید نمودند، اموال فقرا را بین ثروتمندان تقسیم کردند، پیمان شکنان جمل، معاویه و طرفدارانش، خوارج، تمام پیشوایان گمراهی و رهبران ستمکار، قاتل حضرت علی و همه قاتلان ائمه و اهل بیت علیهم السلام.» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۸۵)

علاوه بر این برخی از علما و مفسران شیعه، آیه های ۱۸ و ۱۹ سوره هود و آیه ۲۵ سوره انفال و آیه ۲۲ سوره مجادله را در شأن امام علی می دانند. بنابر این با استناد به آنها، دشمنان وی را دشمنان خدا و پیامبر قلمداد کرده و تبرأجستن از آنان را واجب شمرده اند (ابن بابویه، ۱۴۱۲: ۷۷-۷۸؛ حسکانی، ۱۴۱۱: ۳۲۹).

از نظر تاریخی، خوارج نخستین فرقه ای بودند که تبرأجستن از عثمان و حضرت علی (ع) را مقدم بر هر طاعتی اعلام کردند. آنها حتی شرط صحت عقد ازدواج را بیزاری از آن دو می دانستند. خوارج همچنین از حکمّین، معاویه، یاران و دوستان آنها نیز تبراً می جستند. علاوه بر آن تبرأجستن از یکدیگر هم، در میان شاخه های گوناگون خوارج بسیار رایج بود. (شهرستانی، ۱۳۶۷: ۱۰۶-۱۲۴) معاویه نیز با تمهیدات بسیار تلاش کرد تا سبّ علی (ع) و برائت از آن حضرت را در شهرهای تحت فرمانش رواج دهد. گاهی شرط مأموران معاویه برای گذشتن از خون مردم یک ناحیه، برائت اهالی از علی (ع) و لعن او بود. (ابن ابی الحدید، ۱۹۶۵-۱۹۶۷: ۵۷) مروان بن حکم در زمان حکومت بر مدینه (۸-۴۱ ق/ ۸-۶۶۱

م و ۷-۵۴ ق/ ۷-۶۷۴ م) به رغم مُفاد صلحنامه امام حسن علیه السلام و معاویه ، حتی در حضور امام حسن ، حضرت علی را سبّ می کرد و از وی تبراً می جست و نیز در ترویج سبّ و دشنام و تبراً از ایشان می کوشید. (همان: ۵۸-۵۹) در سرتاسر دوران صفوی، عثمانی های سنی نیز بارها به بهره گیری از تبراً روی آورده اند که در ادامه این مقاله به آن خواهیم پرداخت.

یکی از آخرین نمونه های بهره گیری اهل سنت از تبراجویی، در دوره قاجار روی داد که در آن عبدالعزیز وهابی با این استدلال که زیارت آرامگاه امامان شیعه شرک است و شرک به فرموده قرآن کریم یکی از مصادیق بارز تبراً است، به ویران کردن آرامگاه های صحابه و زادگاه پیامبر در مکه پرداخت و به شهرهای نجف و کربلا و مزار امامان شیعه حمله کرد تا: «عتبات و بقاع ائمه دین را... که به زعم خود بدعت شنیع می دانست، ویران کند... همت بر تخریب کربلا بست.» (دنبلی، ۱۳۸۹: ۱۵۰-۱۴۸؛ آل محبوبه، ۱۴۰۶: ۳۲۴-۳۲۶؛ امین، ۱۳۴۷: ۱۳-۱۴).

بازتاب تبری در قراردادهای صلح میان ایران و عثمانی

بعد از رسمیت یافتن مذهب تشیع در ایران به فرمان شاه اسماعیل اول «فرمان همایون شرف نفاذ یافت که در اسواق، زبان به طعن و لعن ابابکر و عمر و عثمان بگشایند و هر کس خلاف کند، سرش را از تن بیندازند.» (روملو، ۱۳۵۷: ۸۴؛ شاملو، ۱۳۷۴: ۳۶) این گروه به تبرائیان معروف شدند. تبرائیان در دوره اول حکومت شاه اسماعیل خشن ترین شیوه ها را برای شیعه کردن ایرانیان سنی به کار بستند (عبدی بیگ، ۱۳۶۹: ۴۰-۴۱).

در مورد سیاست شاه اسماعیل اول در تبلیغ تشیع، آنچه در قلمرو عثمانی انجام می شد، حساسیت آنها را برمی‌انگیخت: تلاش پیوسته شاه اسماعیل برای گسترش مذهب شیعه در آناتولی طبعاً نمی توانست از جانب باب‌عالی نادیده گرفته شود. بنابراین سلطان بایزید دوم، در نامه‌ای که برای شاه اسماعیل اول نگاشت، از او خواست با ایجاد تعادل در سیاست مذهبی خود و عدم افراط و توهین نکردن به باورهای اهل سنت و آزارنرساندن به ایشان، حکومت خود را برپا کند. (اسپناچی، ۱۳۷۹: ۵۱) اما اصرار اسماعیل بر سیاست پیشین و نیز تاکید بر سب خلفای سه گانه و عایشه همسر پیامبر، نمی توانست و نمی بایست بدون دریافت پاسخ مناسب از جانب سلطان سلیم - به عنوان خلیفهٔ مسلمین - روبرو شود. در چنین شرایطی بروز جنگ ناگزیر می نمود. از این رو سلطان سلیم با توسل به حکم فقهی لزوم برائت از کفار، از علماء سنت حکم ارتداد شیعیان را گرفت که: «با طایفهٔ طاغیهٔ سرخ، قتال باید کرد، بنابراین که ایشان به سجدهٔ صنم و به سب شیخین مرتد شده اند.» (خنجی اصفهانی، ۱۳۷۲: ۳۹۸) و با سپاهی گران عازم ایران شد. این جنگ با شکست شاه اسماعیل و تن دادن او به صلحی که سلطان سلیم شرط پذیرفتن آنرا خودداری شاه اسماعیل از تبلیغ شیعه و جلوگیری از طعن و لعن خلفا قرار داده بود، پایان گرفت.

در دورهٔ شاه تهماسب هم با وجود تعهد پیشین پدر مبنی بر جلوگیری از تبرا، همچنان در قلمرو صفویان تبری از خلفا و سب و لعن آنها و آزار اهل سنت اعمال می شد. (روملو، ۱۳۵۷: ۲۳۲) همین امر موجب شد بهانهٔ لازم برای حملات گستردهٔ سلطان سلیمان به ایران، فراهم شود. او هم با استناد به: «طبق فتوای کلیهٔ فقیهان، قتل تو و انهدام بنیاد مذهب تو واجب گردیده است.» (شاه

طهماسب، ۱۳۴۳: ۲۱۳)، به حکم فقهی تبراً متوسل شد و در نامه ای که برای آغاز دور چهارم جنگ‌ها به دربار ایران فرستاد، به روشنی دلیل این لشکرکشی را تبراجویی ایرانیان اعلام کرد: «محقق شده است به تبدیل دین و تغییر شرع گزین مبادرت ورزیده ای، خصوصاً به لعن شیخین و امامان مذهب‌های چهارگانه سنیان حنفی، حنبلی، مالکی و شافعی اقدام نموده‌ای.» (شاه طهماسب، ۱۳۴۳: ۲۱۳) ماحصل چهار دوره جنگ میان شاه طهماسب و سلطان سلیمان عقد پیمان صلح آماسیه در تاریخ (۸ رجب ۹۶۲ق/ ۸ ژوئن ۱۵۵۵م) بود که یکی از بندهای آن الزام ایرانیان به منع تبراً بود. (Kutukoglu, 1962:3) والته متقابلاً سلطان سلیمان موظف شد تا با پیروان مذهب تشیع با مدارا رفتار کرده و سفر حجاج و زائران شیعه ایرانی را، که عازم مکه، مدینه و عراق هستند، آزاد گذاشته از آنان حمایت کند. (فریدون بیگ، ۱۲۷۴: ۵۴ - ۵۲) چنانچه در ادامه این نوشتار خواهیم دید، بند مربوط به منع تبراً، پس از این صلح در همه قراردادهای عثمانی‌ها با صفویان تکرار شده است.

اما سیاست مذهبی شاه اسماعیل دوم (۹۸۵-۹۸۴ق) که گفته می‌شود به مذهب تسنن متمایل بوده، با سیاست‌های مذهبی اجدادش متفاوت بود. از این رو او «لعن عایشه را منع کرد و خلفای ثلاثه را، گفت تا بد نگویند و می‌گفت علمای اثنا عشری به شیادی و سالوسی پدرم را فریفتند اما من فریب این قوم نخواهم خورد.» (هدایت، ۱۳۳۹: ۱۶۹) او همچنین تبرائیان، گماشتگان جدش شاه اسماعیل را که شغلشان لعن خلفا بود، وادار کرد به کاری دیگر پردازند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۲۱۴). هرچند با این اقدام او به احتمال زیاد دیگر این شغل رسمی از میان رفت اما تبری از خلفاء همچنان توسط وعاظ و روحانیون به قوت تداوم یافت

(کالمار، ۱۳۷۹: ۸۴). جالب است بدانیم وقتی که شاه اسماعیل دوم فرمان منع تجاهر به تبری را صادر کرد، این گرایش در میان ایرانیان چنان نهادینه شده بود که جنابدی می‌گوید، به دلیل این فرمان «اکثر ایران در لباس سوگواری و قرین نوحه و زاری به سر می‌برد.» (جنابدی، ۱۳۷۸: ۵۳۸). هرچند پس از شاه اسماعیل دوم این عمل توسط دیگر سلاطین صفوی نیز منع شد، ولی تلاش جدی برای ممانعت از آن انجام نمی‌گرفت.

با به قدرت رسیدن شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۶ق) صفویان دوباره جان گرفتند. عصر این پادشاه با تساهل مذهبی زیادی به خصوص نسبت به مسیحیان همراه بود - هرچند در زمان او نیز همچنان نسبت به سنی‌ها که دشمنان صفویان محسوب می‌شدند، سخت‌گیری‌های زیاد اعمال می‌شد اما با شدتی کمتر از دوره شاه اسماعیل اول و شاه تهماسب، همراه بود. (دلواله، ۱۳۸۰: ۶۲) در دوره حکومت شاه عباس سه قرارداد صلح با عثمانی‌ها به امضاء رسید که در همه آنها ایرانی‌ها از تبرا منع شده‌اند.

اولین قرارداد شاه عباس با عثمانی‌ها معاهده صلح اول استانبول (۹۹۹ق/۱۵۹۰م) است. در بند مربوط به منع تبرا چنین آمده است: «موقوف داشتن شتم و لعن و قذف (تهمت افترا) و طعن» اصحاب گزین و ائمه مجتهدین (رض) و ام المومنین حلیله جلیله سیدالمرسلین، صدیقه مبری التی نزلت فی عصمتها آیات البراء من السماء(رض)...» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۲۹).

در معاهده صلح دوم استانبول (۱۰۲۲ق/۱۶۱۳م) نیز شاه عباس پذیرفت جلو دشنام و لعن و نفرین خلفای سه گانه و ام البنین عایشه را بگیرد: «...مظاهر رضوان رب العالمین حامیان حمای دین راویان احادیث خاتم النبیین و اولاد

اصحاب گزین و ائمه مجتهدین رضوان الله علیهم اجمعین و ام المومنین حلیله جلیله سید المرسلین... حقلرنده شتم و لعن و قذف و طعن اولنمویب...» (فریدون بیگ، ۱۲۷۴: ۱۶۸).

برای موافقت با صلح ایروان نیز، عثمان خان فرمانده سپاه عثمانی، مهم‌ترین شرط مصالحه را این‌طور بیان کرده است: «بناءً علی هذا زبده شرایط عهدنامه این است که بر طبق شرایط معهوده بین اجدادمان، در ممالک خودتان، حاشا من السامعین، سب شیخین و لعن ذی النورین و قذف و طعن زوجه مطهره حضرت رسول الثقلین، ترک و منع شود و سایر راویان حدیث خاتم النبیین و حامیان دین مبین، اصحاب گزین و ائمه مجتهدین، که هر یک فضیلت دین و والی ملک یقین هستند، هدف لعن قرار نگیرند.» (نوایی، ۱۳۵۳: ۱۹۱).

چنان‌که در منابع تاریخی می‌توان دید، گنجاندن بند مربوط به منع تبرا و سب و لعن خلفاء، با وجود پایبندی همه جانبه شاه عباس به آن، مانع از بهانه جویی عثمانی‌ها برای دست اندازی به قلمرو صفویان نبود. از این رو وقتی حاکم یاغی گیلان از سلطان مراد سوم طلب حمایت کرد، با وجود این‌که در قرارداد استانبول اول عثمانی‌ها امتیازات بسیاری از شاه عباس اول گرفته بودند، سلطان پاسخ داد که همچنان «برای مجازات آن فرقه گمراه در تکاپو می‌باشد» (فریدون بیگ، ۱۲۷۴: ۳۲۶-۳۲۸). شاه عباس که هنوز آمادگی کافی برای مقابله با عثمانی‌ها را کسب نکرده بود، با نگرانی از نقض قرارداد استانبول اول، در نامه‌ای خطاب به سلطان مراد سوم نوشت: «به تنازع فیه مسئله امامت و خلافت است که اکثر علمای سنت آن را از مسئله فروع شمرده‌اند و مبنای تنازع خلافی است که میانه علمای امت ظهور یافته که استخلاف به نص اصول باشد... چه جای تکفیر و

تجویز قتل و نهی و غارت و اسیر مسلمانان و اهل قبله... علی الخصوص که رسم گستاخی و بی ادبی که در میانه مردم نادان و اخلاف اجامره این دیار در سوابق ازمان شایع بوده برطرف است و هیچ کس را یارای آن نیست زبان به آن ناسزا گفت، آلوده سازد.» و با این استدلال که امامت و خلافت که موجب تنازع میان دو کشور مسلمان است جزئی از اصول دین نیست بلکه بیشتر علمای سنت آن را از فروع دین می دانند؛ نمی تواند موجبی برای تکفیر و تجویز قتل و غارت و اسارت مسلمانان و اهل قبله باشد؛ لذا از او می خواهد با خودداری از آغاز جنگ اجازه دهد. «حجاج بیت الحرام و زوار مدینه مشرفه علی مشرفه ها الصلوه و السلام و عاکفان اماکن مقدسه ملکوتیه به فراغ بال و اطمینان تام به لوازم مسالک مامون از محاون و مهالک اقدام نمایند.» (حسینی تفرشی، ۱۳۹۰: ۳۳-۳۲) تا همچنان حجاج خانه خدا و زائران اماکن مقدسه با اطمینان خاطر به انجام مراسم عبادی خویش پردازند.

با مرگ شاه عباس و ناتوانی شاه صفی در تسلط بر امور کشور، و در حالی که رقیب او، مراد چهارم (۱۰۴۹-۱۰۳۲/ق ۱۶۳۹-۱۶۲۳م)، یکی از مقتدرترین سلطان های عثمانی بود، طبیعتاً موازنه قدرت به سود عثمانی ها به هم خورد. نتیجه سه جنگ میان این دو، بسته شدن معاهده صلح ذهاب (۱۰۴۸/ق ۱۶۳۹م) بود. وقتی شاه صفی به ناچار درخواست صلح کرد، مراد چهارم در نامه ای شرط موافقت با صلح را منع «زبان درازی» در حق شیخین دانست. در تاریخ منتظم ناصری شرط سلطان عثمانی چنین نقل شده است: «یکی از شرایط معتبره صریحه عهدنامه ای که در زمان سعادت اقتران اجداد ما به اسلاف شما فرستاده شده است.... بعضی از اسافل و ادانی که در تحت حکومت شما واقعدند، به شیخین و ذوالنورین و زوجه

مطهره رسول الثقلین و سایر اصحاب گزین و ائمه مجتهدین رخصت زبان درازی نیافته، ممنوع باشد و دیگر باره به این معنی مأذون نباشد تا این که صلح مقرر الی انتهاء ثابت و برقرار بماند...» (اعتمادالسلطنه ۱۳۶۷: ۹۴۳؛ قزوینی، ۱۱۳۱: ۵۲). شاه صفی به ناچار با این شرط عثمانی ها موافقت کرد که نتیجه آن بسته شدن معاهده ذهاب بود.

ماحصل کلام این که جنگ‌های عثمانی و صفوی که با بهره جویی از حکم فقهی تبرا و با انگیزه های گوناگون، که یکی از آنها تعصبات مذهبی بود، این درس مهم را به دو طرف متخاصم داد که هیچ یک نمی توانند عقاید خود را بر دیگری تحمیل کنند؛ از این رو به ناچار از شدت تعصبات خود کاستند. صفویان با امضاء پیمان آماسیه منع تبرا را پذیرفتند و عثمانی‌ها، متعهد به تامین حقوق زایران ایرانی و احترام به آنان شدند. این روند در همه قراردادهای صلح بسته شده میان دو کشور پی گرفته شد، به استثناء دو پیمان استانبول یکم و ذهاب که عثمانی ها - به این دلیل که صفویان در موضع ضعف بودند - در برابر خودداری ایرانیان از تبراجویی، متعهد به حفظ امنیت و احترام به حقوق زایران ایرانی، در برابر خودداری ایرانیان از تبرا نشده اند. نکته در خور توجه این که عثمانی ها که سال‌ها با دستاویزهای مذهبی و تکفیر صفویان شیعه، آغازگر جنگ‌های خونین بودند، هنگامی که سلسله صفوی با یورش افغان‌های سنی سقوط کرد، حاضر به تایید این حکومت هم کیش خود نشده، به بهانه بازگرداندن دوباره سلطان حسین، به تخت سلطنت، به قلمرو آنها حمله کرده در صدد بازگرداندن صفویان به قدرت برآمدند!

با فروپاشی صفویان و برآمدن نادر، او برای بیرون راندن عثمانی‌ها از سرزمین‌های اشغالی ایران دو جنگ بزرگ با آنها داشت که نتیجه آنها، بسته شدن عهدنامه‌های کرکوک و کردان بود. در پیمان صلح کرکوک (۱۱۴۶ق/۱۷۳۳م) قرار شد هر دو طرف به مذهب یکدیگر احترام بگذارند و از کاربرد هرگونه اقدام یا کلامی که موجب توهین به مذهب دیگری باشد، خودداری کنند و از حاکمان مرزی عثمانی نیز خواسته شد امنیت و آزادی لازم برای انجام مناسک زایران ایرانی را فراهم آورند. (استرآبادی، ۱۱۸۰: ۱۳۱) اما از آن‌جا که پیش از آن، نادر تبرا را در ایران ممنوع کرده بود، دست‌کم به روشنی در این قرارداد بندی به آن اختصاص نیافته است.

در صلح کردان (۱۱۵۹ق/۱۷۴۶م) هم درباره منع تبراجویی چنین آمده است: «حجاج و زوار ایرانی که از راه بغداد یا شام عازم بیت الله الحرام باشند، ولات و حکام سر راه آنها را محل به محل سالمین آمین به یکدیگر رسانیده صیانت حال و مراعات احوال ایشان را منظور دارند.» و «اهالی ایران احوال ناشایسته ای [سب خلفا] را که در زمان صفویه احداث شده کلیتاً تارک و در اصول مذهب اهل سنن سالک بوده، خلفای راشدین را به خیر و ترضی یاد نمایند.» (استرآبادی، ۱۱۸۰: ۲۴۷؛ آصف ۱۳۵۲: ۱۹۸؛ نصیری، ۱۳۴۶: ۱۲۷-۱۵۳).

توضیح این که وقتی نادر بر قدرت دست یافت، می دانست که یکی از علل سقوط صفویان، نارضایتی و شورش‌های اهل سنت در ایران بود. دیگر این که در نواحی مرزی ایران که تحت تاثیر عثمانی‌ها، اغلب سنی مذهب بودند، پیوسته رقابت و درگیری‌های مذهبی در جریان بود. در ضمن کاروان‌های زایران شیعه ایرانی پی در پی از سوی سنی مذهب‌ان متعصب در قلمرو عثمانی چپاول می

شدند. علت دیگر این بود که بخش مهمی از سپاهیان نادر سنی مذهب بودند. اما مهمترین دلیل، این بود که نادرشاه دیده بود که در سراسر دوره صفوی، عثمانی‌ها با گرفتن فتوای کفر شیعیان، با استناد به تبراجویی آشکار آنها و به بهانه از میان برداشتن رافضیان، پیوسته به خاک ایران یورش می‌آوردند و بخش‌هایی را اشغال می‌کردند؛ از این رو به فراست دریافت، می‌بایست این بهانه را از آنها بگیرد. او برای رسیدن به این هدف خود، در نامه‌ای به باب عالی سیاست تبراجویی صفویان را مورد انتقاد قرار داده و مردود دانست: «از بدو خروج شاه اسماعیل، سب و رفض در ایران علانیه شیوع و معادات و مبغضت فی مابین روم و ایران به آن تقریب ظهور و وقوع پیوست» (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۴). به نظر او، اصرار شاه اسماعیل بر سب و لعن خلفا و عایشه، «برهم زنی برانگیخته و خاک ایران را به خون فتنه و فساد آمیخت، و مادام که این فعل انتشار داشته باشد، این مفسده عظمی از میان اهل اسلام رفع نخواهد شد.» (همان: ۲). بنابراین تبراجویی را منع کرده و دستور به مجازات کسانی داد که تن به این حکم نمی‌دادند.

نادر در طول جنگ‌هایش با عثمانی‌ها، علاوه بر میل خود دریافت که باید این واقعیت را بپذیرد که با تمام ناتوانی‌ها و مشکلات داخلی و خارجی‌ای که عثمانی‌ها دارند، تسلط قطعی بر آنها و بازپس‌گیری عتبات کاری ساده نیست. از این رو کوشید با تعدیل تدروی‌های سنی ستیزانه صفویان، به خصوص در مورد سب و لعن خلفای راشدین و حتی مخالفت با برگزاری آیین‌هایی چون سوگواری عاشورا و عید غدیر (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۸۴)، و نیز چشم‌پوشی از مطالبات خود در مورد کربلا و نجف، ایده‌اش مبنی بر تقریب مذاهب را به عثمانی‌هاقبولاند. از این رو وقتی نادر در جنگ مرادتپه پیروز شد، در سفر زیارتی‌اش به

نجف، «مجلس تقریب مذاهب» را برگزار کرد. شیخ سویدی، یکی از حاضران در مجلس تقریب مذاهب نجف در کتاب حجج القطعیه چنین می‌نویسد: نادرشاه پس از پایان نشست انجمن دینی نجف و اتحاد علمای اسلام، به من گفت: «می‌خواهم تو را پیش احمدپاشا حاکم بغداد بفرستم، می‌دانم که او منتظر شماست. ولی دوست دارم فردا را بمانی، زیرا دستور دادم فردا نماز جمعه در مسجد جامع کوفه برگزار گردد و مقرر کردم اسم صحابه را با تکریم در بالای منبر ذکر کنند.» (سویدی، ۱۳۲۴ق: ۲۵). چنین بود که بر اثر سیاست های مذهبی نادر در دوره او دیگر عامل تبراجویی که یکی از دلایل اختلاف میان دو کشور بود، از میان برداشته شد.

این نکته گفتنی است که در این دوره نیز می‌توان تناقض آشکار در موضع گیری مذهبی عثمانی ها را دید، زیرا با این که نادرشاه برای تحقق ایده وحدت اسلامی خود، امتیازات بسیار بیشتری، نسبت به آنچه بایزید از شاه اسماعیل خواسته بود، به آنها داد، عثمانی‌ها حاضر نشدند این یگانگی مذهبی را بپذیرند و با این که در برابر نادر در موضع ضعف قرار داشتند، ترجیح دادند به جنگ ادامه بدهند.

با تاسیس سلسله قاجاریه اختلافات ایران و عثمانی با انگیزه های توسعه طلبی ارضی همچنان به قوت خود باقی بود، اما به میزان زیادی از شدت اختلافات مذهبی کاسته شده بود که مهم ترین دلیل آن، تاکید شاهان قاجار بر منع طرح موضوعات حساسیت انگیزی چون تبراجویی بود. چنان که در یکی از نامه های ناصرالدین شاه به کامران میرزا، نایب السلطنه آمده است: «نایب السلطنه، عید عَمَرکشان نزدیک است؛ باید قدغن سختی از حالا و در موقع خودش بکنید که

ابتداً هیچ کس غم‌رکشان نکند و این دفعه خیلی سخت قدغن بکنید. به کنت و وزیر و همه بسپارید، البته! بی جهت نثار میان دو ملت انداختن چه معنی دارد؟ و به همه ادارات ولایات خودتان تلگراف کرده با پست هم موکداً بنویسید که آنها هم قدغن سخت بکنند البته البته!» (قصاب سرایی، باصفا، ۱۳۹۹: ۳۲۵). اما به واسطهٔ بدرفتاری نهادینه شدهٔ ماموران عثمانی و مردم اهل تسنن با شیعیان ایران، بند مربوط به رعایت حقوق زایران و تامین امنیت آنها تقریباً در همهٔ قراردادها مشترک است. در مجموع، در دورهٔ قاجار هشت قرارداد عمده با عثمانی‌ها بسته شد که در این پژوهش سه قرارداد ارزروم اول، ارزروم دوم و قرارداد مربوط به امور حجاج و زایران ایرانی بررسی شده‌اند.

قرارداد ارزروم اول (۱۹ ذی‌قعدة ۱۲۳۸ ق/ ۲۸ جولای ۱۸۲۳ م)

به دنبال عقد پیمان بغداد (۱۸۱۲ م) میان روسیه و عثمانی که فتحعلی شاه آن را نشانهٔ پیوستن و اتحاد عثمانی به روسیه تلقی کرد، و با پناه دادن عشایر مخالف حکومت ایران توسط والی ارزنه الروم که به علت تعقیب نیروهای ایرانی به آنجا گریخته بودند، تحریک روس‌ها و آزار و اذیت زائران ایرانی، روابط میان دو کشور تیره شد. (جلیل، ۱۳۸۱: ۱۶۹) بنابراین لشکری از سوی فتحعلی شاه به فرماندهی دولتشاه روانهٔ جنگ با عثمانی شد. سپاه ایران توانست سلیمانیه، ارزروم و مناطق ارمنی نشین بایزید را تصرف کند. سرانجام سرعسگر ارزنه الروم ماموری را برای مصالحه به تبریز فرستاد. عباس میرزا هم میرزا محمدعلی آشتیانی را روانهٔ ارزروم کرد. سپس نجیب افندی از جانب دولت عثمانی به تهران آمده با قائم مقام فراهانی مذاکراتی انجام داد. (لسان‌الملک، ۱۳۳۷: ۲۰۴) که در نتیجه، معاهدهٔ

ارزنه الروم اول (۱۲۳۸ق) میان دو کشور بسته شد. بند دوم این قرارداد به موضوع تامین امنیت و احترام به حقوق زایران ایرانی پرداخته است: «مادهٔ دویم با کسانی که از اهالی ایران به کعبهٔ مکرمه و مدینهٔ منوره و سایر بلاد اسلامیة آمد و شد می نمایند مثل حجاج و زوار و مترددین اهالی بلاد اسلامیة رومیة معامله نمایند... مخدرات حرم شاهنشاهی و حرم‌های شاهزادگان عظام و سایر اکابر دولت بهیئة ایران که به مکهٔ معظمه و عتبات عالیات می روند، به فراخور مرتبهٔ ایشان حرمت و اعزاز شود» (مرکز اسناد کتابخانهٔ ملی، شناسه ۴۵۱۹۰۸۷: ۲۲؛ دنبلی، ۱۳۸۳: ۴۹۲).

قرارداد ارزروم دوم (۱۵ جمادی الثانی ۱۲۶۳ق / ۱۸۴۷م)

با مرگ فتحعلی شاه، عثمانی‌ها بار دیگر دست به ارتکاب اعمالی زدند که بر خلاف توافق‌های آنها با ایرانیان در قرارداد ارزروم اول بود؛ مانند: حمله به کاروان بازرگانی ایران (۱۲۵۰ق)، تاراج ایلات مرزنشین (۱۲۵۱ق)، خوی، قطور، و اطراف ارومیه، پناه دادن به شاهزادگان مخالف فراری در بغداد، حملهٔ علیرضا پاشا والی بغداد به تحریک انگلستان به خرمشهر (محمرة) (۱۲۵۴ق) و سرانجام، برکناری والی سلیمانیه توسط سلطان عبدالحمید (۱۲۵۷ق)، که برخلاف توافق پیشین قرار بود، برگماری یا برکناری او با مشورت ایران انجام شود، موجب شد روابط میان دو کشور تیره شده، محمدشاه به والی کردستان دستور حمله به سلیمانیه را بدهد. دولت روس و انگلیس که در این زمان مخالف جنگ میان ایران و عثمانی بودند برای جلوگیری از آن واسطه شدند. دولت‌های ایران و عثمانی قرار بر این گذاشتند که دولت‌های چهارگانهٔ ایران، روم، روس و انگلیس هر یک

با انتخاب وزیر و وکیل در یک جلسه گرد آمده و مشکلات را مرتفع نمایند (اقبال اشتیانی، ۱۳۶۳: ۳۱ - ۳۰). نتیجه این تلاش‌ها عهدنامه ارزروم دوم بود، که در بند هفت آن آمده است: «دولت عثمانی وعده می‌کند به موجب عهدنامه های سابقه امتیازاتی که لازم باشد در حق زوار ایرانی اجرا دارد تا از هر نوع تعدیات بری بوده، بتوانند با کمال امنیت محل های مبارکه را که کائن در ممالک دولت عثمانی است زیارت کنند... و از هر نوع ظلم و تعدی و بی حرمتی محفوظ باشند.» (مرکز اسناد کتابخانه ملی، شناسه، ۴۵۱۹۰۸۷، ۳۵).

قرارداد مربوط به امور حجاج و زوار ایرانی (۱۳۱۰ق/ ۱۸۹۲م)

در دوره ناصری (۱۲۶۴ - ۱۳۱۳ ق) عوامل متعددی موجب ایجاد تنش در روابط میان ایران و عثمانی شده بود که برخی از آنها عبارتند از: تجاوزات پی در پی عثمانی‌ها و ایجاد ناامنی در نقاط مرزی، پناه دادن بابی‌ها و سیدجمال‌الدین اسدآبادی و میرزا آقاخان کرمانی... و به خصوص شاهزاده شورشی عباس میرزا ملک آرا توسط عثمانی‌ها که بر خلاف تعهدشان در بند چهارم عهدنامه ارزروم اول بود. مهم‌ترین مشکل در روابط ایران و عثمانی که بر سرتاسر عصر ناصری سایه افکنده بود، مسئله تحدید حدود مرزی بود که با تصرف قطور توسط عثمانی‌ها مذاکرات بر سر تعیین آنها متوقف شده بود، ولی سرانجام مطابق ماده ۶۰ قرارداد سان استفانو، عثمانی‌ها مجبور به پس دادن این ناحیه به ایران شدند (وزارت امور خارجه، ۱۳۶۹: ۴۷۶ - ۴۶۵). با حل و فصل مسئله قطور که مانع توافق میان دو کشور بود، دوباره مذاکرات تعیین مرزها از سر گرفته شد که دستاورد آن پروتکل "تهران - استانبول" بود که منجر به حل و فصل برخی از

اختلافات میان دو کشور شد. (همان: ۲۴۸). این قرارداد که در تاریخ (۱۳۱۰ق/ ۱۸۹۲م) بسته شده، هفت بند دارد که همه آنها به امور مربوط به حجاج و زایران ایرانی است، اما آنچه به موضوع این تحقیق ارتباط دارد، بند هفتم این قرارداد است که در آن عثمانی ها ملزم به خوش رفتاری کامل با زایران و حجاج ایرانی در همه مراحل حج و زیارت شده اند (همان: ۴۸۶؛ رضائی، ۱۳۹۱: ۲۴۸ و ۲۴۹).

در مجموع، می توان گفت با این که گزارش های بسیاری در دست است که نشان می دهد در دوره قاجاریه، تراجویی همچنان در میان عوام رایج بوده و حتی مراسمی چون عمرکشان، هرچند به طور غیررسمی، برگزار می شده است، ولی در هیچ یک از قراردادهای بسته شده میان ایران و عثمانی، در این دوره ایرانی ها از تبراً منع نشده اند. این امر شاید به دلیل آن باشد که اصولاً تاثیرگذاری عامل «مذهب» به عنوان یکی از عوامل اختلاف انگیز میان دو کشور در این دوران رنگ باخته، جای خود را به اختلافات ارضی و مرزی و نیز بهره مندی بیشتر از معادلات اقتصادی داده است. از این رو عثمانی ها برخلاف میل باطنی خود، برای جلوگیری از اخلال در سفر ایرانی ها به عتبات عالیات که همراه با سود کلان اقتصادی بود، افکار تند و ستیزه جویانه آنها، مانند سب خلفا را نادیده می گرفتند و تلاش می کردند از بدرفتاری با آنها خودداری کنند. ناگفته نماند، این بدرفتاری ها هیچ گاه متوقف نشد و در سرتاسر دوران قاجار، این برخوردها به شیوه های گوناگون مانند حمله به کاروان های ایرانی، یا گرفتن باج و گاهی اقدام به قتل شیعیان همچنان ادامه یافت. از این رو درخواست احترام نهادن، نگرفتن باج از زایران شیعه ایرانی و خودداری از آزار و اذیت آنها از عثمانی ها در هر سه قرارداد ارزروم اول و دوم و معاهده بغداد یک بند را به خود اختصاص داده است.

نتیجه

یافته های این نوشتار برای پاسخ دادن به پرسش اول این است که: ایران و عثمانی برای مشروعیت دادن به جنگ های توسعه طلبانه خود از اصل فقهی تبرا، برای رسیدن به اهداف سیاسی بهره برده اند. چنان که عثمانی ها با گرفتن فتوای ارتداد شیعیان از مفتیان سنی، و صفویان با غاصب خواندن خلفای سه گانه و گرفتن جواز سب و لعن آشکار شخصیت های مورد احترام سنی ها، از علمای شیعه، در صدد دست یافتن به اهداف جاه طلبانه خود بودند. تبرا جویی آشکار شیعیان، خلفای عثمانی را که مدعی سروری مسلمانان جهان بودند، در موقعیتی سخت قرار می داد که نمی توانستند نسبت به آن بی تفاوت باشند، زیرا در این صورت مشروعیت خود را در نزد سنیان کشورشان - که از سران خود انتظار مقابله با این بی احترامی ها را داشتند - از دست می دادند. در ضمن این که با توجه به وجود زمینه های مناسب گرایش به شیعه گری در عراق و آناتولی، همیشه خطر گسترش نفوذ صفویان در قلمرو عثمانی وجود داشت. پس می بایست اقدامی عملی و جدی در برابر آن نشان می دادند. در چنین شرایطی گریزی از بروز جنگ های متعدد و به دنبال آن، بسته شدن پیمان های صلح نبود.

در پاسخ به پرسش دوم بررسی ها نشان می دهد، از پنج قرارداد بسته شده در دوره صفوی میان ایران و عثمانی، در همه آنها بازداشتن ایرانیان از تبرا، همواره یک بند را به خود اختصاص داده است. در زمان نادرشاه نیز در معاهده کرکوک به طور غیرمستقیم و در صلح کردان به روشنی بند مربوط به منع تبرا آمده است. اما با تعدیل تندروی های مذهبی صفویان و منع تبرا از سوی حکومت های شیعی جانشین آنها، رفته رفته این عنصر، به عنوان یکی از عوامل بسیار مهم تاثیرگذار

دست کم در ظاهر) در عرصه روابط سیاسی دو کشور اهمیت خود را از دست داد، تا آنجا که در دوران قاجار در قراردادهای صلح بسته شده میان دو کشور، هیچ بندی مربوط به منع تبرا وجود ندارد. در پاسخ به پرسش طرح شده در این تحقیق باید گفت: صفویان در برابر پذیرفتن خودداری از تبرا، از عثمانی ها درخواست تامین حقوق زایران و حجاج ایرانی را داشتند، که در همه قراردادهای صلح، از صفویه تا قاجار، به جز دو معاهده استانبول یکم و ذهاب، عثمانی ها را ملزم به پذیرفتن آن کرده اند.

منابع

علاوه بر قرآن و نهج البلاغه:

آصف، محمد هاشم (رستم الحکما) (۱۳۵۲)، رستم التواریخ، به اهتمام محمد مشیری، تهران: امیرکبیر.

ابن ابی الحدید، (۱۹۶۵-۱۹۶۷)، شرح نهج البلاغه، قاهره: محمد ابوالفضل ابراهیم.

ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۱۲)، الاعتقادات فی دین الامامیه، چاپ غلامرضا مازندرانی، کتاب خانۀ ادیان و مذاهب اسلامی: شماره رده BP۲۰۹
۶/الف/۲الف/۷.

اسپناچی پاشا زاده، محمد عارف (۱۳۷۹)، انقلاب اسلام بین الخواص و العوام یا تاریخ زندگانی و نبرد شاه اسماعیل صفوی و سلطان سلیم عثمانی، وقایع سال های ۹۳۵-۹۳۰ ه.ش، به کوشش رسول جعفریان، قم: دلیل.

استرآبادی، محمد مهدی (۱۲۸۰ق)، دره ی نادری (چاپ سنگی)، بی جا، کتابخانه
ی ملی، شماره رکورد، ۱۲۱۵۱۸۸ شماره ی ثبت ۲۰۸۶۶.

استرآبادی، میرزا مهدی خان (۱۳۷۷)، **جهانگشای نادری**، به کوشش عبدالله
انوار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

اعتماد السلطنه، محمد حسن بن علی (۱۳۶۷)، **تاریخ منتظم ناصری**، به تصحیح
محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.

بستانی، فؤاد افرام (۱۳۷۵)، **فرهنگ ابجدی**، چ دوم، تهران: انتشارات اسلامی.

اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۶۳)، میرزا تقی خان امیر کبیر، به اهتمام ایرج افشار،
تهران: انتشارات توس.

ترکمان، اسکندریک (۱۳۸۲)، **تاریخ عالم آرای عباسی**، تصحیح: ایرج افشار،
تهران: امیرکبیر.

جلیل، جلیل (۱۳۸۱)، **کردهای امپراطوری عثمانی**، مترجم صلاح الدین آشتی،
تهران: پانید.

جنابدی، میرزا بیگ (۱۳۷۸)، **روضه الصفویه**، به کوشش، غلام رضا طباطبایی،
تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار .

حسکانی، عبیدالله بن عبدالله (۱۹۹۰/۱۴۱۱)، شواهد التزیل، تهران: چاپ
محمدباقر محمودی.

حسینی تفرشی، محمدحسین (۱۳۹۰)، منشآت تفرشی (مجموعه‌ای از نامه‌های اخوانی و دیوانی از دوران صفویه)، تهران: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

حسینی دشتی، سید مصطفی (۱۳۶۳)، معارف و معاریف، قم: انتشارات اسماعیلیان.

خنجی اصفهانی، فضل الله بن محمد (۱۳۷۹)، عالم آرای امینی، تصحیح محمد اشراقی، تهران: خانواده.

دلاواله، پیتر و (۱۳۸۰)، سفرنامه پیتر و دلاواله، ترجمه محمود بهروزی، تهران: نشر قطره.

دنبلی، عبدالرزاق بیگ (۱۳۸۹)، مآثرالسلطانیه تاریخ جنگهای اول ایران و روس، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری نژاد، تهران: انتشارات روزنامه ی ایران.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳)، لغت نامه، زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی، ۱۴ جلدی، تهران: روزنه.

رمضانی، عباس (۱۳۹۱)، معاهدات تاریخی ایران از عصر صفویه تا پایان عصر قاجاریه، تهران: تارا.

روملو، حسن (۱۳۵۷)، احسن التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: بابک.

شاملو، ولی قلی (۱۳۷۴)، قصص الخاقانی، به تصحیح سید حسین سادات نصری، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

شاه طهماسب (۱۳۴۳)، تذکره شاه طهماسب، شرح و قایع و احوالات زندگانی شاه طهماسب صفوی، کلکته: تهران: نشر کاویانی.

شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۳۶۷)، الممل والنحل، قم: چاپ افست.

طاهری، سید محمود (بهمن و اسفند ۱۳۸۸)، **تولی و تبری در اسلام**، مبلغان شماره ۱۲۵.

طبرسی، ابومنصور احمد بن علی (۱۳۷۱)، **الإحتجاج**، مترجم غفاری مازندرانی، احمد، ج ۲ تهران: نشر مرتضوی مکان چاپ:

طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵)، **مجمع البحرين**، ج ۶، تهران: مرتضوی.

عادل سبزواری، محمود (۱۲۹۴)، **لغت نامه قرآن کریم**، ج ۱، تهران: ثالث.

عبدی بیک، (۱۳۶۹)، **تکمله الأخبار: تاریخ صفویه از آغاز تا ۹۷۸ هـ.ق**، تصحیح: عبدالحسین نوایی، نشر نی.

حسن، عمید (۱۳۷۶)، **فرهنگ عمید**، تهران: امیرکبیر.

فخلعی، محمد تقی (۱۳۸۳)، **مجموعه گفتمان‌های مذاهب اسلامی**، تهران: مشعر.

فریدون بیگ، احمد (۱۲۷۴)، **منشآت السلاطین**، استانبول: مطبعه عامره، نسخ خطی کتابخانه ی مجلس شورای اسلامی، شماره ثبت ۶۳۵۰۶.

قصاب سرایی، مرضیه، باصفا، مهتا، (۱۳۹۹)، **مکاتبات ناصرالدین شاه با کامران میرزا نایب السلطنه**، کتابخانه و موزه ملی ملک.

قاضی قمی، احمد الحسینی (۱۳۸۳)، *خلاصه التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی، ج ۲، تهران: دانشگاه.

کالمار، ژان (پاییز و زمستان ۱۳۷۹)، *آیینها و اقتدار تشیع، تحکیم تشیع صفوی: مذهب پرطرفدار و مردمی*، ترجمه یدالله آقا عباسی، تئاتر، ش ۸۴، ص ۳۳ تا ۱۱۶.

کلینی، شیخ ابوجعفر محمد (۱۴۰۷ق)، *اصول کافی*، تصحیح غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، ج ۲، چ ۴، تهران: دارالکتب الإسلامیه.

لاهیجی، عبدالرزاق بن علی (۱۳۶۲)، *سرمایه ایمان*، مصحح صادق لاریجانی آملی، تهران: الزهراء.

لسان الملك سپهر، میرزا محمد تقی (۱۳۳۷)، *ناسخ التواریخ دوره ی کامل قاجاریه*، به اهتمام جهانگیر قائم مقام، تهران: امیرکبیر

مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳)، *بحار الانوار*، ج ۱۰، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.

بی نا، (۱۳۸۷)، *مجمع اللغات، فرهنگ مصطلحات*، ذیل برء، تهران: نشر فرهنگ اسلامی.

امین، سید محسن (۱۳۴۷)، *کشف الارتیاب، فی اتباع محمد بن عبدالوهاب ج ۱*، قم: دار الکتب الإسلامیه.

محقق الکرکی، علی (۱۴۰۹)، *مجموعه رسائل، تحقیق: محمد حسون*، قم: کتابخانه مرعشی.

مرعشی صفوی، میزا محمد خلیل (۱۳۶۲)، مجمع التواریخ، تصحیح، عباس اقبال، تهران: کتاب خانه سنایی.

مرکز اسناد کتابخانه ملی، شناسه، ۴۵۱۹۰۸۷.

مصطفوی، حسن (۱۳۶۸)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، ج ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

معلمی، مصطفی، بنیان گذاران و مبلغان سب و لعن با نام و نشان در اسلام، در مجله تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۰ش

معین، محمد (۱۳۸۸)، *فرهنگ معین*، تهران: ساحل.

نصیری، محمدرضا (۱۳۴۶)، *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران دوره افشاریه*، تهران: جهاد دانشگاهی.

نوابی، عبدالحسین (۱۳۵۳)، *شاه عباس مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت های تفصیلی*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

هدایت، رضاقلی خان (۱۳۳۹)، *روضه الصفای ناصری*، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: خیام.

وحید قزوینی، محمد طاهر (۱۱۳۱)، *عباسنامه*، به اهتمام ابراهیم دهگان، اراک: کتابفروشی داودی.

وزارت امور خارجه (۱۳۶۹)، *گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی*، ج ۳، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

وفا، جعفر(بی تا)، تولى و تبرى در قرآن، ج ۱، قم: پژوهشکده تحقیقات اسلامی.

منابع عربی

ابن درید، محمد بن حسن (۱۹۸۷)، *جمهره اللغة*، ج ۱، بیروت: دارالعلم للملایین.

ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴)، *لسان العرب*، ج ۱، بیروت: دارصادر.

آل محبوبه، جعفر بن باقر (۱۴۰۶)، *ماضى النجف و حاضرها*، ج ۱، بیروت: بی نا.

بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر (بی تا)، *الفرق بین الفرق*، بیروت: دارالکتب العلمیه.

تهرانى، آقابزرگ (۱۴۰۳)، *الذریعه الى تصانیف الشیعه*، قم: اسماعیلیان.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۳۲)، *المفردات فى غرائب القرآن*، تهران:

چاپ سید محمد کیلانی.

صاحب بن عباد (۱۴۱۴ق)، *المحیط فى اللغة*، ج ۸، بیروت: عالم الكتاب.

عبدالباقی، محمد فؤاد (۱۳۶۴)، *المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم*، قاهره:

دارالکتب المصریة.

منبع ترکی

Kutukoglu, Bekir (1962), *osmani-iran siyasi munnasebtieri*, Istanbul.

Tabari's reflection in the treaties between Iran and the Ottomans from Safavid to Qajar

Abstract

With the rise of the Safavid Shiite government in the neighborhood of the Ottoman Caliphate, their reliance on Tabra to justify war between the two religions could pave the way for persuading soldiers to go to war with each other; Therefore, we are witnessing the widespread political application of this jurisprudential ruling by the Safavids. This article examines ten contracts from the Safavid period to the Qajar period, with the aim of answering a few questions: As an jurisprudential ruling, what effect has Tabra had on the political arena of Iran-Ottoman relations? In which of these treaties are the Safavids forbidden from Tabra? And what obligation did the Ottomans accept in the face of this obligation? The present study, conducted through the method of historical research based on analysis, reflects the fact that the rulers of the two countries, whenever their interests demanded, used Tebra as a political weapon to oppose each other. Another is that throughout the Safavid period, the prohibition of Tabra was a fixed clause in all Iranian contracts with the Ottomans.

Keywords: Safavid, Ottoman, Sunni, Tabari, Shiite.